

## اشعیا فصل 49 آیه 13 تا 16

ای اسمانها آواز شادی بر دهید ، ای زمین شاد باش! و ای کوهها با شادی سرود بخوانید زیرا خدا به قوم زجر کشیده خود تسلی می دهد. با وجود این ساکنان اورشلیم می گویند که خدا ما را فراموش کرده و ترک گفته است. خدا اینطور جواب می دهد: آیا یک مادر جگر گوشه خود را فراموش می کند و آیا به پسر خود رحم نمی کند؟ اگر مادر هم فرزند خود را فراموش کند من شما را فراموش نمیکنم. من نام شما را بروی دستم نوشتم و دیوارهای تو را فراموش نخواهم کرد.

در کریسمس و عید پاک پاپ یک دعای خیلی معروفی را می کنه و به همه از طریق این دعا برکت می دهد، این برکت باید شامل شهر روم و تمام مردم دنیا بشود. در تفاهم نامه کلیسای کاتولیک طرح این مسأله مطرح بود که هر کس باید برای این بخشش گناهان و برکت به خدا گوش دهد و اراده ای برای انجام آن داشته باشد. قدیما باید که مردم در حضور پاپ حاضر می شدند و مستقیماً در حضور او این برکت را دریافت میکردند، ولی از تاریخ 1967 مردم می توانستند این برکت را از رادیو هم دریافت کنند ، از سال 1985 این امکان از طریق تلویزیون هم فراهم بود و از سال 1995 این کار از طریق اینترنت هم انجام می شود. در یک طرف قضیه من ادمهایی را می بینم که در سرتاسر دنیا مدت زیادی برای کریسمس منتظر می ماند تا آزادی و محبت خداوندی را بپذیرند و مورد برکت قرار گیرند. در طرف دیگر این قضیه ادمها بدون امید به سمت جنبه های مادی این ماجرا سوق داده می شوند. آن ها با این کار می خواهند برای این شرایط سخت خودشان یک تسلی کوچک پیدا کنند. وقتی من داستان کریسمس را می خوانم این حس به من دست می دهد که کریسمس یک داستان احساسی بوده است. ما یک دید از آسمان پیدا میکنیم و اینکه چطور فرشتگان برای شادی خدا به عبادت او مشغول بودند. ما در این داستان شمعون پیر را می بینیم که در بین بازوهای پیر خودش این کودک را به آغوش می کشد و چشمان او به ناگاه مانند کودکان می درخشد و او شعری برای آسمان و خدا می خواند. و ما در اینجا چوپانانی را می بینیم که در دل شب گوسفندان خود را رها کرده و راهی سفری می شوند تا یک کودک را ببینند. کریسمس یک ماجرای احساسی هست چرا که خدا نتوانست تنهایی و حس بازندگی را در فرزندانش ببیند و آن را تحمل کند و او در کریسمس این چاه را بین خودش و انسان ها را پر کرد. خداوند در قامت یک کودک به این دنیا آمد او نه تنها قلب انسان ها را از دور دید بلکه در قالب یک انسان بین ادمها آمد. ما از یک خدایی داریم حرف می زنیم که ما را دوست دارد. این معجزه خدا را ما خیلی قبل از کریسمس می شناسیم که : آنجا اشعیا از یک خدایی صحبت می کند که او ما را مراقبت می کند درست مثل یک مادر، آیا یک مادر می تواند رنج فرزندش را فراموش کند؟ اشعیا این سؤال را می پرسد که آیا او یک کار استثنایی را انجام می دهد. اینطور اشعیا اضافه می کند: خدا ما را هرگز فراموش نخواهد کرد. در نگاه بعدی خدا از ما ادمها حرف می زند، به عنوان معشوقه خودش. در مشرق زمین یک رسمی متداول بود که نام یا عکسی از معشوقه خود را روی دستشان خالکوبی می کردند. اینطوری آن ها می توانستند به یاد معشوقشون باشند حتی اگر در حال حاضر او با آن ها نبود. خدا از طریق اشعیا هم همین را می گوید که من نام شما را بروی دستم خالکوبی کردم و روز و شب به شما فکر می کنم. بله در کریسمس مثل هیچ زمان دیگر ما نمی توانیم به قلب خدا نگاه کنیم. در کریسمس برای ما خیلی راحت هست که قلب خدا را ببینیم و او را مورد ستایش قرار دهیم و با فرشتگان او

همصدا شویم و مثل یک خانواده شویم و یک گروه موسیقی بزرگ را تشکیل دهیم و ستایش خدا را به جا می آوریم. حالا یکشنبه بعد از کریسمس است آیا این نوا در تو بی صدا شده است؟ یا مثل خیلی از ادمها حالت گرفته شده و غمگین و ناراحت هستی؟ این متن از اشعیا ما را به ستایش خدا فرا می خواند. در آن زمان در شرایط سخت و غم آلود که آن‌ها فکر می‌کردند خدا آن‌ها را فراموش کرده است. اشعیا ادامه می‌دهد: ای خداوند تو مرا فراموش کردی، خدای من مرا فراموش کرده است! متأسفانه باید واقع‌بینانه بگیم که ما با این قلب بزرگسالمان نمی‌توانیم محبت خداوند را ببینیم. و در عوض مردمی هستند که صدای شیطان را می‌شنوند. جنگ و خون ریزی و فریاد جنگ و مرگ و میر، کجا رو با وجود این آدم باید نگاه کند. این شعر در مورد رنج و فراموش شدن توسط خدا رو ما خوب می‌فهمیم. دنیای ما اینطور بد به نظر می‌آید. در زمان تولد عیسی هم همینطور بود. عیسی در زمان بچگی نمی‌توانست ما را و جهان را از تمام این حوادث محافظت کند. او از ما در یک کاخ پذیرایی نمی‌کند، با لباس‌های فاخر، بلکه او ما را در یک استبل متعفن از بوی بد گاو و گوسفند می‌پذیرد و در اینجا باید به ما خوشحالی و رضایت بدهد. کریسمس یک نشانه بر خلاف این هاست. در این زمان ما بلند مرتبه‌ترین فرشتگان خدا را می‌بینیم که تولد سرورمان را بشارت می‌دهند و در طرف دیگر او را باید با شرایط یک فلسطینی وقف بدهند و برای سرشماری خانواده‌ها در این طرح ابلهانه باشند و از طرفی ترس از مرگ هم هست و باید از دست پادشاه هیروُدوس هم فرار کنند و با تمام این گرفتاری‌ها باید او به ما رضایت بدهد.

خدا من را فراموش کرده؟ خدای من مرا از یاد برده؟ اینطور به نظر می‌آید نه؟ پس عیسی، پسر خدا چی باید بگوید با 33 سال بروی صلیب قرار گرفت؟ او هم گفت: خدایا خدای من، چرا مرا فراموش کردی؟ ما تجربه‌هایی شخصاً یا دیگر مسیحیان از سختی مریضی، تصادف، مرگ داریم؟ خدا مرا فراموش کرده؟ او رنج‌های مرا فراموش کرده؟ آدم نمی‌تواند اغلب اینطور بیان کند؟ و بنابراین در انجیل هم اینطور بیان شده است! اسرائیل این تجربه را دارد، عیسی هم این تجربه را دارد و ما هم شاید داشتیم این تجربه‌ها را یا از دیگران شنیدیم. حالا ما در این مورد چکار می‌کنیم؟

ما اجازه داریم درباره رنج کل دنیا شکایت کنیم. اما آن اینطور اجازه ندارد بماند. خدا این حرفها و درد دل‌های ما را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. او شخصاً در این دردها و رنج‌ها وارد می‌شود. و با کلمات خیلی واضح خدا می‌گوید: یک مادر مگر می‌شود که بچش را فراموش کند؟ آیا او می‌تواند آرامش داشته باشد وقتی پسرش رنج می‌کشد؟ و اگر یک مادر هم فرزندش را فراموش کند من شما را فراموش نمی‌کنم این قابل فهم هست یا نه؟ یک مادر هیچ‌گاه نمی‌تواند بچش را در درد و رنج رها کند. ما تا حالا اینطوری دیدیم. خداوند هم گفته که یچگاه ما را در رنج رها نخواهد کرد. او آرامش را برای ما می‌خواهد. در ضمن دید ما از مهر مادری این است که یک مادر در هنگام رنج فرزندش را در آغوش می‌گیرد و فرزند روی زانوی مادر به آرامش می‌رسد. کی یک مادر تعهداتش را نادیده می‌گیرد، خدا هم این کار را نمی‌کند. و یک عکس از معشوقه که روی دست خالکوبی شده، ما یک تصویر عملی از خدا را مجسم می‌کنیم. خدا نمی‌نشیند در آسمان هفتم و ما را فراموش نخواهد کرد. او عکس مرا روی دستش خالکوبی کرده و دلتنگ من می‌شود وقتی من به راه اشتباه می‌روم.

بله ما اغلب از مرگ و درد تجربه‌هایی بدست می‌آوریم. ولی در همین حال خدا می‌گوید اری! چه چیزی از این تجربه دریافتی، این را او نباید به ما بگوید. این را ما خودمان می‌دانیم. او به ما نشان می‌دهد یک وجه دیگری از عشق را، او خودش را در پیشگاه این عشق نتوانست

نگه دارد. خدا عشقش را به قوم خودش نشان داد مثل یک محبت مادر نسبت به فرزند که مانند محبت عاشق و معشوقه است. شاید این برای ما سخت باشد که محبت خدا را بشناسیم. شاید این برای ما سخت باشد که کلام او را در قلبمان به حرکت در آوریم و آن را بفهمیم. ما انقدر در مادیات دنیا گم شدیم که چشمان ما توان دیدن این چیزها را ندارند. شادی ما و امید ما باید این باشد که متوجه این بشویم که چی را می‌توانیم در این دنیا بدست آوریم. امید کلی ما در این خلاصه شده که در دادگاه بتوانیم اقامت بگیریم و قاضی به ما بگوید: بله تو اجازه داری در آلمان بمانی یا تو اجازه نداری در آلمان بمانی و باید اینجا را ترک کنی. خدا می‌خواهد از طریق کلامش به ما این امید را بدهد که دوباره نگاه کنیم. او می‌خواهد ما کلام خداوند جاودان را ببینیم. او همیشه این را در نظر دارد که چی باعث خوشنودی بلافاصله ما می‌شود تا او این را به ما بدهد. ما برای این فراخوانده شدیم تا یک روز در آسمان در درگاه او باشیم. این چیزهایی که در روی زمین برای خوشحالی هدیه می‌شوند خیلی کوچک هستند و دارای تاریخ مصرف هستند. اما کلام خدا یک دنیای دیگری است و او ما را برای یک چیز خیلی عظیمی را به ارمغان می‌آورد. وقتی خداوند این را می‌گوید پس تو اجازه داری روی این حساب باز کنی. امین